

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان امام (رضوان الله علیه) را که متخذ از فرمایش محقق بروجردی (ره) است و مقدماتی را بیان کرده، تا جواز اجتماع امر و نهی را نتیجه بگیرند، ملاحظه فرمودید و عمده این مقدمات این بود که اوامر و نواهی به عناوین و نه به این وجود خارجی تعلق پیدا می کنند و اگر در موردی دو عنوان در يك جا جمع شد، مانعی ندارد که از جهت يك عنوان متعلق امر و از جهت عنوان دیگر متعلق برای نهی باشد. خود این عناوین و تبایع، متعلق اوامر و نواهی هستند.

اشکالات بر قول به جواز در کلام امام (ره)

بعد چند نکته و اشکال را، به عنوان دفع توهّم بیان کرده اند و آن این است که، اگر بگوییم: فعل واحد، هم متعلق امر و هم نهی به دو عنوان هست، لازم می آید که، فعل واحد، هم محبوب واقع شود، به اعتبار اینکه متعلق امر است و آن عنوانی که امر به آن عنوان تعلق پیدا کرده، بر این فعل صدق می کند و هم میغوض واقع شود، به اعتبار اینکه آن عنوان متعلق نهی، بر این فعل خارجی تطبیق می کند. آن وقت چگونه معقول است که، يك فعل واحد، هم عنوان محبوبیت و هم عنوان میغوضیت را داشته باشد.

همچنین امر تابع مصلحت و نهی تابع مفسده است، اگر فعل واحد ولو به دو عنوان، بخواهد متعلق برای امر و نهی باشد، لازمه اش این است که، این فعل هم دارای مفسده و هم دارای مصلحت باشد.

همچنین اگر عنوانی متعلق امر شد، باید در اینجا اراده باشد و اگر عنوانی متعلق نهی شد، باید کراهت باشد. آن وقت اگر گفتیم: فعل واحد، هم متعلق برای امر و هم نهی است، لازم می آید که، هم اراده و هم کراهت به این فعل تعلق پیدا کند.

عنوان چهارم این است که، در جایی که امر، عنوان عبادی دارد و عبادت چیزی است که در آن مقربیت وجود دارد، اگر گفتیم: فعل واحد، به اعتبار يك عنوان، متعلق امر و به اعتبار عنوان دیگر، متعلق نهی است، پس باید این فعل هم عنوان مقربیت و هم عنوان مبعّدیت را داشته باشد، چون فعلی که نهی به آن تعلق پیدا می کند، حرام است و انسان را از خدا دور می کند و مبعّد است. عبادت عملی است که، «مقربٌ الي الله تبارك و تعالی» است، چگونه می شود، فعلی هم مبعّد و هم مقرب باشد؟

نظریه محقق بروجردی (ره) بر بطلان صلاه در دار غصبی

این تصویر چهارم، همانی است که عرض کردیم، که مرحوم محقق بروجردی (ره)، با اینکه در این بیان که امام (ره) فرموده، با هم مشترکند و ایشان هم بنا بر همین مقدمات، قائل به جواز اجتماع امر و نهی شده اند، اما فرموده اند: ولو اینکه جوازی هستیم و

اجتماع امر و نهي را جايز مي دانيم، اما در صلاه در دار غصبي، قائلیم به اینکه نماز باطل است، براي اين که شيئي که عنوان مبعّد دارد، نمي تواند عنوان مقرب پيدا کند.

با عملي که به اعتباري، عنوان براي غصب و متعلق براي نهي و حرمت شده و آنچه که متعلق براي حرمت است، عنوان مبعديت دارد و مبعّد نمي تواند، در آن زماني که عنوان مبعديت دارد، عنوان مقربيت را هم پيدا کند. لذا روي اين اساس، ايشان قائلند به اینکه، صلاه در دار غصبي باطل است.

اما امام(ره) فرموده اند: همين صلاه در دار غصبي و همين فعل، هم مي تواند مبعّد و هم مقرب باشد. که اين را، به ترتيب همين عناويني که ذکر شد، توضيح مي دهيم.

نقد و بررسي اين نظريه

دفع اشکال اجتماع محبوبيت و مبعوضيت در فعل واحد

امام(ره) فرموده اند: به نظر ما شيء واحد - خوب اين بحث را دقت کنيد چون يك قسمت عمده بحث اجتماع امر و نهي متمرکز در همين قسمت است - به دو اعتبار مي تواند، هم محبوب و هم مبعوض باشد. به يك اعتبار حب و به اعتبار ديگر بغض به آن تعلق پيدا کند.

در استدلال براي آن فرموده اند: حب و بغض، مانند سواد و بياض نيست، سواد و بياض از عوارض قائم به اين فعل خارجي است و يك عنوان نفساني ندارد، يعني از عوارضي است که، به اين شيء خارجي قائم مي شود، لذا اين شيء خارجي، يا بايد متصف به سواد و يا معروض براي بياض باشد، نمي شود گفت: در اين شيء خارجي، هم سواد و هم بياض وجود دارد.

حب و بغض از اوصاف قائمه به اين وجود خارجي نيست. اگر گفتيد که: اين غذا را دوست دارم، حب نسبت به اين غذا داريد، اين حب، يك كيف و امر نفساني است، مشخص امر نفساني هم بايد، امري که در دايره نفس است، باشد، يعني يك صورت حاصله اي از اين شيء، در نفس محقق مي شود، که اولاً و بالذات، حب به آن صورت حاصله تعلق پيدا مي کند و ثانياً و بالعرض به اين شيء خارجي تعلق پيدا مي کند.

آن صورت حاصله در ذهن، چون عنوان براي اين موجود خارجي است، بالعرض و به تبع آن مي گوييد که: اين محبوب براي ماست و الا حب اولاً و بالذات به اين شيء خارجي نمي تواند تعلق پيدا کند، چون حب از كيفيات نفسانيه است و كيف نفساني، مشخصش بايد در همان عالم نفس باشد و نمي شود يك امر نفساني مشخص بيرون باشد.

وقتي مي گوييم: حب داريم، اين مشخص و متعلقش چيست؟ چون خود حب يك امر نفساني است، بايد متعلقش هم يك امري که در عالم نفس است باشد، نمي شود گفت: حب داريم و حب که يك امر نفساني است، مستقيماً ببايد به اين شيء خارجي تعلق پيدا کند. لذا فرموده اند که: حب از اوصاف قائمه بر شيء خارجي نيست.

شاهدي هم آورده اند که، «الله تبارک و تعالي محبوبٌ لاولياء» و هر وليي از اولياء الهي، حب نسبت به خداوند دارد، اما اينطور نيست که اين حب وصفي را در خداوند ايجاد کند و به اعتبار حبي که اين شخص پيدا کرده، صفتي در خداوند حادث شود. يك ميليون نفر هم از اولياء خدا، حب به خدا داشته باشند، اين، صفتي قائم بر خداوند که خارج از قلوب اولياء هست، نيست و اين يك كيف نفساني است.

پس با اين بيان که، حب عنوان كيف نفساني را دارد و متعلق يك امر نفساني، بايد نفساني باشد، نتيجه گرفته اند که حب اولاً و

بالذات به همان صورت حاصله «لدا النفس» تعلق پیدا می‌کند و چون این صورت، وجه و عنوان برای این شیء خارجی است، لذا به آن هم ثانیاً و بالعرض تعلق پیدا می‌کند.

به عبارت اخري این که مردم عادي می‌گویند: این شیء خارجی را من دوست دارم، روي تسامح است و الا حب اولاً به آن صورت حاصله در نفس تعلق پیدا می‌کند.

بعد دو نکته در توضیح و تکمیل مطلب فرموده‌اند؛ يك نکته این است که، گاهی اوقات حب، به چیزی که هنوز در عالم خارج وجود پیدا نکرده، تعلق پیدا می‌کند. فرض کنید که جایزه‌ای را می‌خواهند دو روز دیگر به انسان بدهند و هنوز در عالم خارج تحقق پیدا نکرده، خوب الان نسبت به آن حب پیدا می‌کنیم، پس معلوم می‌شود که، متعلق این حب، آن صورت حاصله در نفس است، که این صورت حاصله در نفس، حاکی و عنوان برای آن وجود خارجی است.

بعد فرموده‌اند: وزان این حب و بغض، وزان علم و قدرت است. وقتی می‌گویید که: من علم دارم به اینکه زید زنده است، این را در فلسفه همه حکماء هم می‌گویند که: اولاً و بالذات علمتان به زنده بودن زید در عالم خارج تعلق پیدا نمی‌کند، بلکه اولاً و بالذات علم شما به يك معلومی، که عبارت از همان صورت حاصله از آن معلوم خارجی هست و در نفس شماست، تعلق پیدا می‌کند و آن که اولاً و بالذات معلوم است، این صورت حاصله در نفس شماست.

اما ثانیاً و بالعرض به آن شیء خارجی تعلق پیدا می‌کند. لذا ممکن است علم به چیزی که هنوز وجود خارجی هم پیدا نکرده، تعلق پیدا کند، برای این که آن صورت حاصله در نفس شما موجود است.

بنابراین روشن شد که حب و بغض يك امر نفسانی است و متعلقش هم همان صورت حاصله در نفس است. چه اشکالی دارد که فعلی، به اعتبار آن صورت صلاتی که در نفس مولا است، محبوب می‌شود و به اعتبار آن صورت غصبی که آن هم يك صورت دوم است و در نفس مولا است، مبغوض می‌شود.

بله اگر بگوییم که: به اعتبار يك صورت نفسانی بخواهد، هم محبوب و هم مبغوض شود، این امکان ندارد. اما فرض در اینجا این است که، دو عنوان از این فعل خارجی، در نفس مولا موجود است، که به اعتبار يك عنوان، محبوب و به اعتبار عنوان دیگر، مبغوض می‌شود.

در دنباله همین مطلب فرموده‌اند که: همانطوری که شیء واحد خارجی، می‌تواند به يك جهت، متعلق حب و به جهت دیگر، متعلق بغض باشد، نظیرش هم این است که يك شیء واحد خارجی، به يك جهت معلوم و به جهت دیگر مجهول است.

مثلاً کسی که در زمینی نماز می‌خواند و نمی‌داند این زمین، عنوان زمین غصبی را دارد، نماز که می‌خواند، این رکوع و سجده‌اش، این حرکت رکوعي و سجودي او، این حرکت واحده، از حیث اینکه عنوان صلاتی دارد، معلوم می‌شود و از حیث اینکه نمی‌داند اینجا غصب است، مجهول می‌شود.

فرموده‌اند: چطور يك شیء واحد بسیط، هم می‌تواند معلوم و هم مجهول باشد، این کاشف از این است که، علم و جهل يك صفت عارض بر این شیء خارجی نیست، چون اگر يك صفت عارض بر او بود، یا باید معلوم و یا مجهول باشد. علم و جهل هم مربوط به اوصاف نفسانی است. لذا می‌شود يك شیء واحد، به دو جهت، معلوم و مجهول باشد.

مشکله اصلي در مسئله اجتماع مصلحت و مفسده در فعل واحد

این مطلب را با این بیان تثبیت می‌کنند و به نظر می‌رسد که مطلب تامی است که، شیء واحد، هم محبوب و هم مبغوض باشد.

لكن مشكله اصلي در مسئله مصلحت و مفسده است كه، چطور مي‌شود يك شيء واحد، هم داراي مصلحت و هم مفسده باشد.

اگر در ذهن شريف شما باشد، مرحوم آخوند(ره) يكي از مقدماتي كه براي نظريه امتناع بيان فرموده‌اند، اين بود كه: مصلحت و مفسده، موضوع و جاگاهش فعل خارجي است. اين فعل خارجي، يا داراي مصلحت و يا مفسده است، اگر چنين است، چطور بگوئيم: يك فعلي، هم داراي مصلحت و هم مفسده است، كه به اعتبار مصلحت متعلق امر و به اعتبار مفسده متعلق نهي باشد.

بيان امام(ره) را در اینجا دقت كنيد، اگر اين مشكله حل شود، قول به جواز اجتماع امر و نهي ديگر هيچ مشكلي ندارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ